

نقدی بر دیدگاه‌های سید قطب درباره جاهلیت مسلمانان

سید امیر موسوی*

چکیده

سید قطب یکی از اعضای اخوان‌المسلمین مصر بود که به اتهام فعالیت علیه حکومت، در سال ۱۹۶۶ اعدام شد. بیشتر اندیشه‌های وی مربوط به مفهوم جاهلیت است که عبارت می‌شود از رد مسلمانی مسلمانانی که از شیوه زندگی اسلامی (از نظر قطب) فاصله گرفته‌اند. در این پژوهش، نوشته‌های سید قطب به روش کتاب‌خانه‌ای مطالعه و بررسی شد و این نتیجه حاصل آمد که اغلب اندیشه‌های اصلی سید قطب بی‌سابقه نیستند، بلکه اندیشه‌هایی هستند که در تاریخ اسلام در میان علمای مسلمان وجود داشته‌اند، اما سید قطب آنها را به زبان دیگری بیان کرده و گاهی واژه‌های غلط و گمراه‌کننده‌ای را برای بیان منظور خود به کار گرفته است. همچنین، معلوم شد که دغدغه و انگیزه قطب، کوبیدن جامعه و نظام حکومتی و مخالفت با آن به هر قیمتی بوده است؛ به گونه‌ای که وی در این راه، گاه از مفاهیم اسلامی استفاده نادرست کرده است.

کلیدواژه‌ها: سید قطب، اسلام، شریعت، جاهلیت، تکفیر.

* دانش‌آموخته دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اندیمشک (amirmousavi13253@yahoo.com)

مقدمه

سید قطب در سال ۱۹۰۶ در روستایی از شهر اسیوط مصر به دنیا آمد و تا پانزده سالگی در زندگی کشاورزی رشد کرد. وی تحصیلات ابتدایی را همان جا گذراند و در ده سالگی تمام قرآن را حفظ کرد. برای ادامه تحصیل به قاهره رفت و در سال ۱۹۲۹ به عنوان معلم به استخدام وزارت معارف درآمد (الخطیب، بی تا: ۱۶۲). از همان دوران جوانی فعالیت سیاسی داشت و در حزب ملی گرا و مشروطه طلب «وفد» عضو بود. در کنار این کارها، به فعالیت‌های ادبی نیز می‌پرداخت (رسول‌نژاد، ۱۳۷۹: ۱۵ و ۴۵). ناکامی‌های حزب «وفد» و دیگر احزاب مصری متأثر از غرب، به تدریج فضایی را در مصر به وجود آورد که در پی آن سید قطب بدین نتیجه رسید که تمدن غربی و اندیشه آن محکوم به شکست و زوال است. در نتیجه چنین تحولی، او به اسلام‌گرایی روی آورد (میراحمدی و مهربان، ۱۳۸۷: ۱۹۲).

در سال ۱۹۴۹ از سوی وزارت معارف برای گذراندن دوره‌ای به آمریکا اعزام شد. در ۱۹۵۱ به مصر بازگشت، از شغل خود استعفا کرد و به تألیف کتاب‌هایی به منظور نشر اندیشه‌های اسلامی مشغول شد. وی در سال ۱۹۵۳، رسماً به اخوان المسلمین پیوست و در پی تیره‌شدن روابط اخوان المسلمین و رهبران انقلاب مصر در سال ۱۹۵۴، به همراه بسیاری از دیگر اخوانی‌ها به زندان افتاد (نک: قطب، بی تا د). زندان و شکنجه‌هایی که در آنجا بر این زندانیان اعمال می‌شد، تحول بزرگی در حرکت اسلامی مصر پدید آورد. بدین معنا که موجب تندتر شدن مواضع گروه بزرگی از اسلام‌گرایان و رواج دیدگاه‌های تکفیری در میان آنان شد که (درست یا نادرست) به سید قطب نسبت داده می‌شد (مورو، بی تا: ۶۹).

با توجه به دیدگاه‌هایی که سید قطب در زندان رواج داد، می‌توان زندانی شدن وی را آغاز مرحله‌ای جدید در زندگی‌اش قلمداد کرد. او تا سال ۱۹۶۴ در زندان ماند و در آنجا به نشر اندیشه‌هایی پرداخت که مطابق آنها مسلمانان کنونی مسلمان واقعی محسوب نمی‌شوند و تا زمانی که حکومت اسلامی برپا نکنند، در وضعیت جاهلی به شمار می‌روند. او در زندان جماعتی را بر اساس همین اندیشه تأسیس کرد و پس از آزادی به هدایت این جماعت ادامه داد (نک: قطب،

بی‌تا د). سرانجام در اثر فعالیت‌های همین جماعت، حکومت وی را دستگیر و در سال ۱۹۶۶ اعدام کرد (مرادی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۰).

پژوهش پیش رو سعی دارد با نگاهی نو، دیدگاه‌های سید قطب درباره جاهلیت مسلمانان را بررسی کند. بر همین مبنا، فرضیات پژوهش به شرح زیر است:

۱. در اندیشه‌های سید قطب درباره جاهلیت اشتباهات و سوءبرداشت‌هایی یافت می‌شود.
۲. علت این اشتباهات دشمنی شدید سید قطب با حکومت و جامعه بوده است.

۱. تعریف جاهلیت از نظر سید قطب

جنگالی‌ترین دیدگاه‌های سید قطب درباره مفهومی به نام جاهلیت بود. او تعریف وسیعی از جاهلیت عرضه می‌کند و می‌گوید:

جاهلیت تنها مرحله گذشته‌ای از مراحل تاریخ نیست، بلکه عبارت است از هر برنامه‌ای که در آن بندگی انسان در برابر انسان مجسم و جلوه‌گر شود ... جاهلیت دقیقاً نقطه مقابل اسلام است و اسلام یگانه برنامه زندگی است که در آن انسان از بندگی انسان آزاد می‌گردد و برنامه زندگی خود را تنها از خداوند دریافت می‌دارد و تنها از او فرمان می‌برد (قطب، بی‌تا ب، سوره مائده).

تأکید سید قطب بر دریافت برنامه زندگی از خدا و دریافت نکردن آن از انسان، معنای دیگری نیز دارد. در واقع، او به اندیشه انسانی در تعیین برنامه زندگی اعتماد ندارد. این مسئله می‌تواند معلول دو چیز باشد: یا او به صورت کلی اندیشه انسانی را آن‌قدر پلید می‌داند که می‌پندارد در صورتی که مهار برنامه زندگی انسان به دست خود وی سپرده شود، او را به پلیدی‌ها رهنمون خواهد شد؛ یا آنکه به ناقص بودن عقل انسانی باور دارد. در این زمینه، او عقل را فقط یکی از دستگاه‌های بدن انسان و دارای توانایی‌های محدود می‌شمارد (همو، بی‌تا الف: ۷۳-۷۶) که از پی‌بردن به کلیات حقایق عاجز است و تنها وظیفه آن خدمت به انسان در مسائل جزئی است. قطب معتقد بود:

اسلام قبل از هر چیز بازگرداندن حاکمیت به خداوند در تمامی امور و طرد تجاوزگرانی است که با قائل شدن این حق برای خویشان، به سلطنت خداوند تجاوز می‌نمایند (همو، ۱۳۹۴: ۲۶).

البته منظور وی از حاکمیت، صرفاً بحث شخص حاکم نبود، بلکه وی معنای وسیع‌تری مد

نظر داشت. او می‌گفت:

نظام اسلامی ذاتاً برتر است، چون برگرفته از شریعت خداوند است و هیچ‌گاه شریعت بشر (برنامه‌های بشری) به پای شریعت خداوند نمی‌رسد. اما این امتیاز نمی‌تواند مبنای دعوت کردن مردم به اسلام قرار گیرد. اساس این دعوت آن است که شریعت خدا هر چه باشد، پذیرفته گردد ... اسلام این است و جز این هم معنایی ندارد. بنابراین، اگر از همان ابتدا فرد شیفته اسلام بشود کار تمام است و دیگر نیازی نخواهد بود که او را با نمایش برتری‌ها و زیبایی نظام اسلامی علاقه‌مند بسازیم (همان: ۲۷).

این دیدگاه‌های قطب ممکن است برای خوانندگان برخی پرسش‌ها را به وجود آورد. اول آنکه، این دیدگاه‌های قطب برای استفاده چه کسانی است؟ کسانی که شیفته اسلام باشند، احتمالاً چندان نیازی به موعظه قطب برای اجرای شریعت اسلامی ندارند و کسانی که این شیفتگی را ندارند نیازمند شنیدن «برتری‌ها و زیبایی نظام اسلامی» هستند تا بدان بگروند و به بیان دیگر، نیاز به قانع شدن دارند. ظاهراً قطب خود متوجه چنین پرسشی بوده و سعی در پاسخ‌گویی به آن داشته است:

مسلم است که قرآن مکی، عقیده را در قالب تئوری و در یک فرم لاهوتی و غیربشری و یا به صورت جدل کلامی از نوعی که امروزه آن را علم توحید می‌نامند، مطرح نکرده است؛ بلکه با فطرت انسان از طریق گرایش‌ها و دلایل از طریق موجود درون و پیرامون او ارتباط برقرار می‌کند ... به عبارت دیگر قرآن از راه این عقیده یک نبرد زنده و واقعی را شروع کرده و در صحنه واقع به گونه‌ای ملموس، با عوامل بازدارنده سلامت و فعالیت فطرت درافتاد. بنابراین، شکل تئوری نمی‌توانست برای این واقع خاص، یک شکل مناسب باشد و به‌راستی تنها شکل مناسب، همان مواجهه ملموس با موانع و عوامل بازدارنده نفسانی در نفوس حی و حاضر بود. لذا جدل ذهنی هم که در سده‌های اخیر بستر علم توحید بوده است، نمی‌توانست یک شکل مناسب باشد (همان: ۲۸).

این توضیحات قطب اما علی‌رغم ارتباط داشتن با پرسش پیش، پاسخی برای آن در بر ندارد. باز هم کسانی که به برتری شریعت اسلام ایمان ندارند قانع نمی‌شوند و آنان که ایمان دارند نیازی به این دیدگاه‌ها ندارند. نهایت پاسخ قطب به ناباورمندان آن است که بگذارید نظام اسلامی در عرصه عمل تشکیل شود تا خود به مزایای آن پی ببرید و کدام فرد ناباورمند با چنین چیزی موافقت خواهد کرد؟ برداشت دیگر از این نظر قطب می‌تواند آن باشد که تشکیل نظام اسلامی با به‌کارگیری زور و خشونت مجاز است؛ چراکه با این کار موانع فطرت از بین می‌رود و نظام اسلامی که حاکم شد با فطرت انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کند و مخالفان پیشین با جان و دل حاکمیت اسلام را خواهند پذیرفت. پس بی‌مناسبت نیست که اندیشه‌های سید قطب بر جریان جهادی

سخت تأثیر گذاشت (نک: مرادی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۳۰) و به‌ویژه این اندیشه‌ها کاملاً امکان داشت که علیه مسلمانان تحت حکومت‌های غیراسلامی به کار گرفته شود.

اشاره تلویحی قطب برای اثبات کارایی این روش، ناظر به این است که این واقعه (تأسیس حکومت اسلامی با خشونت و رضایت بعدی مردم) در صدر اسلام اتفاق افتاده است؛ پس می‌تواند دوباره هم اتفاق بیفتد. اما او ظاهراً اطلاع ندارد که همه در نگاه آرمانی به جامعه صدر اسلام با او موافق نیستند و از آن دوران با توجه به جنگ‌ها و غارت‌ها و برده‌گرفتن و رفتارهایی مانند آن، انتقاد می‌کنند و حتی موفقیت آن را نیز ممکن است مدیون وضعیت آن روز عرب جاهلی از جمله آشفتگی فکری، احساس نیاز به حکومتی مرکزی و پایان‌دادن به جنگ‌های قبیله‌ای، میل به کسب غنایم از کشورهای ثروتمند همسایه، افزایش جمعیت و کمبود چراگاه و مانند آن بدانند. غرض از مطرح‌کردن این مسائل در اینجا، بحث در باب وزانت آنها نیست، بلکه روشن‌کردن آن است که قطب پاسخی برای این موضوعات بسیار مطرح در دوره معاصر عرضه نکرده و این ابهامات را برای خواننده آثارش به جا گذاشته است.

با وجود همه اینها، در مسائل فراوانی می‌توان با قطب همدلی داشت. به نظر می‌رسد محرک او در این دیدگاه‌ها احساس دردی است که از اوضاع جهان معاصرش داشته و همه انسان‌های شریف و آزاده جهان نیز ممکن است در این احساس درد و رنج با او شریک باشند. احتمالاً او بدین می‌اندیشید که در اثر افتادن حاکمیت به دست مردم، اهداف زندگی انسان به اهداف مادی و غالباً پست منحصر شده است. دیگر هدف والایی وجود ندارد و آنچه حکومت می‌کند، بر اساس خوب و بد انجام نمی‌گیرد، بلکه فقط بر اساس تأمین منافع صورت می‌گیرد. ناله‌های او در اثر آن است که وی مرگ انسانیت را به چشم می‌بیند: انسان‌هایی که در اهداف، تفاوت چندانی با حیوانات ندارند. گرگ‌هایی گرسنه که یگانه چیزی که آنها را از دریدن یکدیگر بازداشته، اشتراک منافع است. او جامعه آن روز آمریکا را دیده بود؛ آن هم در گرماگرم نبرد سیاهان برای کسب برابری نژادی. احتمالاً همین موضوع قطب را به انتخاب واژه «جاهلیت» برای مکاتب معاصر ترغیب کرده بود. تبعیض نژادی موضوعی بود که از دو حیث می‌توانست یادآور جاهلیت باشد. هم از این

حیث که یادآور نادانی بود و هیچ آدم عاقلی آن را نمی‌پذیرفت و هم از این منظر که یادآور تعصبات قبیله‌ای یا نژادی عصر جاهلیت عرب در دوره پیش از اسلام بود.

بدتر از همه آنکه، قطب این وضعیت را در مهد تمدن پیشرفته غربی که داعیه انسانیت داشت، دیده بود. به احتمال قوی این موضوع، این اندیشه را در وی به وجود آورد که جذابیت‌های مکاتب فکری معاصر، قابلیت عملی شدن ندارند و اسلام در عرصه عمل بر همه آنها برتری دارد. همچنین، ممکن است همین موضوع، قطب را به اهمیت عقیده واقف کرده و باعث شده او به نوعی ریشه ضعف مکاتب دیگر (جاهلیت) را عقیده بدانند. وی معتقد بود:

اخلاق تنها زمانی استقرار پیدا می‌کند که زیربنایش عقیده باشد و عقیده سلطه‌ای را به وجود آورد که تکیه‌گاه این موازین و ارزش‌ها باشد ... بنابراین، قبل از استقرار یافتن عقیده در دل‌ها و قبل از به وجود آوردن آن قدرت درونی، تمام این ارزش‌ها و تمام اخلاق شکل گرفته بر اساس این ارزش‌ها متزلزل هستند و هیچ‌گونه ضمانت اجرایی و جزایی نخواهند داشت (قطب، ۱۳۹۴: ۲۱).

بنابراین، قطب عرصه عمل اصلی خود را عقیده قرار داد.

۲. جاهلیت قطبی و مفاهیم سنتی اسلامی

تعریف قطب از «جاهلیت» در واقع هیچ ربطی به مفهوم لغوی «جاهلیت» یا حتی تعاریف عرضه شده مورخان یا علمای اسلامی برای جاهلیت ندارد. آنچه سید قطب می‌خواهد بگوید تقریباً معلوم است. بدین معنا که او می‌خواهد بگوید انسان فقط باید از خداوند برنامه زندگی خود را دریافت کند. اما آنچه در این میان معلوم نیست، این است که این مفهوم اساساً چه ربطی، خواه لفظی و خواه معنوی، به جاهلیت دارد؟ سید قطب می‌توانست به راحتی از گفتمان برخی علمای مسلمان درباره مردود بودن مسلمانی کسی که حتی یکی از دستوره‌های خداوند را انکار می‌کند (محقق داماد، ۱۳۶۷، ج ۷: ۴۴۳) برای اثبات دیدگاه‌های خود بهره گیرد؛ اما او چنین نکرد. این موضوع می‌تواند دو علت داشته باشد: یکی آنکه وی اساساً از وجود چنین اندیشه‌ای در میان علمای مسلمان بی‌خبر بوده است. دوم اینکه، قطب به دلیل سیطره مباحث مربوط به برنامه‌های مختلف زندگی، از جمله برنامه‌های لیبرالی و کمونیستی، بر زمانه خود، ترجیح داده است منظورش را به زبان عصر خود بیان کند.

احتمال اول از این نظر بیشتر به واقعیت نزدیک می‌شود که در نوشته‌های سید قطب گاه و بی‌گاه بی‌اطلاعی‌های شگفت‌انگیزی از مفاهیم اسلامی دیده می‌شود. مثلاً او وجود شفاعت و وساطت در اسلام را رد می‌کند و می‌گوید در اسلام بین خدا و بنده او هیچ‌گونه شفیع و واسطه‌ای نیست (قطب، ۱۳۷۹: ۵۰). این اظهار نظر قطب، نادیده گرفتن برخی آیات قرآنی در خصوص شفاعت (نجم: ۲۶ و بقره: ۲۵۵ و انبیاء: ۲۸) و مخالفت با اعتقادات همه فرق اسلامی است؛ چراکه حتی سخت‌گیرترین فرق اسلامی، یعنی سلفیه، نیز اصل شفاعت یا وساطت را رد نمی‌کنند، بلکه برای آن قید و بندهای سخت یا معانی متفاوتی قائل‌اند (نک: ابن عبدالوهاب، بی‌تا: ۹۰). این موضوع نشان می‌دهد سید قطب تا زمان این اظهار نظر از آیات قرآن آگاهی کاملی نداشته است؛ یا اینکه آیات قرآنی را عمداً نادیده گرفته است. احتمال اول به نظر صحیح‌تر می‌آید؛ چراکه دیدگاه مذکور در کتاب *عدالت اجتماعی در اسلام* آمده که تألیف آن مربوط به دوره پیش از زندانی شدن وی است؛ اما وی در زندان تفسیر *فی ظلال القرآن* را نوشت و در آنجا آیات مربوط به شفاعت و وساطت را تصدیق کرد. شاید به دلیل همین بی‌اطلاعی اولیه سید قطب است که برادرش، محمد قطب، می‌گفت سید کتاب *عدالت اجتماعی در اسلام* را پیش از راسخ شدن در فعالیت اسلامی نوشته و خود، بعدها قرائت آن را منع کرده است (لاکراو، ۲۰۱۲: ۷۸).

جالب آنکه سید قطب حتی در دوره آخر زندگی‌اش نیز شواهدی از آگاهی و توانایی خود در حیطة حدیث یا فقه یا دیدگاه‌های علمای مسلمان (جز در خصوص تفسیر) عرضه نکرده است. به طور کلی، می‌توان گفت سید قطب، که بنا به اعتراف مبادی رسمی اخوان المسلمین شدیداً تحت تأثیر مودودی بود (سید احمد، ۱۳۹۳)، همچون مودودی^۱ به حدیث یا چهارده قرن میراث

۱. ابوالاعلی مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۴م.) در اورنگ‌آباد دکن در جنوب هندوستان به دنیا آمد و تحصیلات اولیه‌اش مذهبی و سنتی بود. سپس به مطالعه علوم جدید مشغول شد و سرانجام به نویسندگی و روزنامه‌نگاری روی آورد. در ۱۹۱۹ به جنبش خلافت مسلمانان، که حامی خلافت عثمانی بود، پیوست و با افول این جنبش در ۱۹۲۴ به مبارزه با ناسیونالیسم روی آورد. او از طرفداران جدایی مسلمانان از هند بود و پس از تشکیل دولت پاکستان به فعالیت‌های سیاسی و حزبی پرداخت که هدف از آن استقرار حکومت بر مبنای شریعت اسلامی بود. وی با تألیف کتاب‌های فراوان، اندیشه‌های خود را تبیین کرد و همین اندیشه‌ها بعدها بر قسمت تندرو جنبش سلفی تأثیر فراوان گذاشت (علی‌خانی و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۰-۲).

علمای مسلمان اعتنای چندانی نداشت و بر قرآن متمرکز بود.^۱ دقیقاً به همین دلیل است که سید قطب در کتاب *معالم فی الطریق*، عنوان فصل مربوط به صحابه را، که حتی نام‌گذاریشان نیز از اهمیت هم‌صحبتی آنها با پیامبر حکایت دارد، «نسل یگانه قرآنی» قرار داده است. قطب حتی صراحتاً حدیث پیامبر را «اثری از آثار قرآن» دانسته و به همین دلیل، قرآن را «تنها منبع» تأثیرگذار بر صحابه قلمداد کرده است (نک: قطب، ۱۹۷۹: ۱۱-۱۲). او از این رهگذر به صورتی ناخودآگاه از اهمیت تأثیر صحبت پیامبر (حدیث) بر آنان کاسته و بر تأثیر قرآن بر آنان تأکید می‌کند. تأکید بیشتر سید قطب بر قرآن و کم‌اعتنایی به سنت، بار دیگر یادآور دیدگاه‌های وی درباره برتری برنامه خداوندی بر انسان است. به بیان دیگر، او برای گفته‌های پیامبر، اهمیت بسیار کمتری در مقایسه با گفته‌های خداوند قائل است؛ چراکه پیامبر هرچه باشد انسان است و گفته‌های او باید در مرتبه بسیار پایین‌تری از آیات قرآنی قرار گیرد.

قطب برای مفهوم «برنامه زندگی»، نیز واژه‌های سنتی به کار می‌برد. این واژه «شریعت» است. شریعت از نظر قطب همان مفهوم سنتی را ندارد. تعریف شریعت از نظر قطب منحصر در قوانین شرعی نیست؛ بلکه شامل تمام قوانین و فرمان‌هایی است که خداوند برای زندگی بشر وضع کرده است. این تعریف، اصول اعتقادی، حکومت، اصول اخلاقی، طرز رفتار و اصول شناخت را نیز در بر می‌گیرد (همان: ۱۲۳-۱۲۴). قطب برای اثبات اینکه منظور اسلام از شریعت چیزی است که او می‌گوید، هیچ سندی عرضه نکرده و در واقع مفهوم «شریعت» را تحریف کرده است. معلوم نیست چرا قطب برای بیان دیدگاه خود این‌قدر علاقه داشته واژه‌های اسلام سنتی را در معناهایی کاملاً دور از معنای سنتی آن به کار گیرد.

کار بدین‌جا ختم نمی‌شود و قطب در ادامه استفاده از واژه «شریعت» می‌گوید جامعه‌ای که شریعت در آن قانون نباشد مسلمان نیست، حتی اگر نماز بگذارند و روزه بگیرند و به حج بروند (همان: ۸ و ۸۹)، در حالی که مطابق لاقول یکی از آیات قرآنی، کسانی که نماز برپا دارند و زکات بدهند و به آخرت یقین داشته باشند جزء نیکوکاران اند (لقمان: ۴). در این آیه حرفی از شریعت به عنوان پیش‌نیاز مسلمانی نیست. البته این موضوع لزوماً به معنای اشتباه‌بودن دیدگاه قطب نیست،

۱. درباره تأکید مودودی بر قرآن نک: کوپل، ۱۳۷۵: ۴۸.

اما ضروری بود او برای اثبات درستی دیدگاه‌هایش، این تضادها میان اندیشه خود و آیات قرآنی را حل کند؛ یا به نوعی میان این آیات و آیاتی که خود به آنها استناد می‌کند، سازگاری حاصل کند، یا از استنادات علما در خصوص تفسیر این آیات یا ناسخ و منسوخ (در صورت وجود) بهره بگیرد. اما قطب به هیچ وجه در راه رفع این معضلات اقدامی نکرد و اصولاً بدین موضوع نیندیشید که اگر افرادی با مطالعه قرآن چنین پرسش‌هایی داشته باشند، چگونه پاسخ‌های خود را از قطب بگیرند. شاید قطب اساساً برای این پرسش‌ها پاسخی نداشته است.

در اینجا، شایسته است به یکی از بهترین نقدهایی که بر این اندیشه‌های سید قطب وارد شده، اشاره کنیم. این نقد از سوی حسن الهضیبی، رهبر اخوان المسلمین مصر، صورت گرفت و خلاصه آن این است که نباید مبنای مسلمانی مسلمانان، برداشتی قرار گیرد که در قرآن و سنت موجود نیست و این دیدگاه‌ها همگی برداشت‌هایی جدید و اختراع دست بشرند که در تاریخ اسلام بی‌سابقه هستند. او معتقد بود معنا و مفهوم اصطلاحات قرآنی در طول تاریخ و به صورت مداوم از طریق احادیث روشن شده و نمی‌توان معانی جدیدی برای این اصطلاحات اختراع کرد و آنها را به خدا نسبت داد (هضیبی، بی‌تا: ۵۶). این نقد هضیبی از جنبه‌هایی صحیح است و از جنبه‌هایی نیز می‌تواند رد شود. جنبه صحیح آن اینجا است که اسلام سنتی (دست‌کم در قرون اخیر) تا حد فراوانی با برداشت‌های دینی قطب بیگانه است. در رد این انتقاد نیز می‌توان گفت این‌گونه نیست؛ که اسلام سنتی در قرون پیش کاملاً با این مفاهیم بیگانه باشد؛ چراکه مثلاً مسلمانان گذشته، اسماعیلیان را به دلیل تعطیل کردن شریعت (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۹: ۹۰) ملحد می‌خواندند (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۳۵: ۳۱۱؛ ابن‌جوزی، ۱۹۹۲، ج ۱۷: ۲۳۶) یا گهگاه حکام مغول را که اسلام آورده بودند اما به جای شریعت، یاسا را اجرا می‌کردند، کافر می‌شمردند (نک: ابن‌کثیر، ۱۴۲۰، ج ۳: ۱۳۱). دیگر آنکه دلیل آشنایی اندک اسلام سنتی با برداشت‌های قطب می‌تواند این باشد که جهان اسلام هیچ‌گاه بدین گستردگی با مسئله رهاشدن شریعت از جانب حکام و مسلمانان روبه‌رو نبوده است. از این منظر، می‌توان قطب را همچون مجتهدی دید که برای یافتن حکم وضعیتی جدید، به نص مراجعه کرده و حکم آن را از قرآن استخراج کرده است.

۳. جاهلیت قطبی و تکفیر

درباره این مسئله که آیا سید قطب مسلمانان را تکفیر کرده یا نه، دیدگاه‌های متناقضی وجود دارد. محمد قطب، برادر سید قطب، می‌گوید منظور سید قطب از همه نوشته‌هایش بیان میزان دوری مسلمانان از فهم حقیقت توحید بوده و بارها گفته منظور او حکم کردن (درباره ایمان و کفر) مردم نیست. عمر تلمسانی، از رهبران اخوان که در دوران زندان نیز با سید قطب دیدار داشته، معتقد است او هیچ‌گاه تکفیر مسلمانان را منظور نداشته، اما شدت شکنجه در زندان باعث شده است در ترساندن مسلمانان گناه‌کار زیاده‌روی کند و این اغراق در سخن از اسلوب زبان عربی است! (عبدالحمید، بی‌تا) به بیان دیگر، تلمسانی معتقد است قطب برای ترساندن مسلمانان، صفت کفر را برای آنان به کار برده و گرنه حقیقتاً به این موضوع معتقد نبوده است.

یکی دیگر از نزدیکان قطب به نام زینب غزالی، که برخی جلسات قطب در منزل او برگزار می‌شد، نیز روایت کرده که از قطب درباره تکفیر مسلمانان پرسیده و او آن را به‌شدت رد کرده است (همان). جالب آنکه کسانی که قطب را از اتهام تکفیر مبرا می‌کنند، عمدتاً به شخصیت وی یا سخنان خصوصی وی استناد می‌کنند؛ چراکه ظاهراً نمی‌توانند در نوشته‌های وی مدرکی برای تبرئه‌اش بیابند.

از سوی دیگر، یوسف قرضاوی به‌شدت به قطب تاخته و معتقد است قطب مسلمانان را تکفیر کرده است. اما می‌توان گفت مهم‌ترین ردیه‌ای که بر دیدگاه‌های سید قطب نوشته شد رساله *دعاه لا قضاة* (دعوت‌کنندگان نه قاضیان) نوشته حسن الهضیبی، مرشد عام جماعت اخوان المسلمین مصر بود. در این رساله اگرچه به نام سید قطب اشاره‌ای نشده، اما دیدگاه‌های وی در باب تکفیر رد شده است (همان).

در مجموع، می‌توان گفت در اندیشه‌های سید قطب چارچوب تکفیر مسلمانان وجود دارد؛ چراکه او جاهلیت را نقطه مقابل اسلام دانسته است، در حالی که متون سنتی، برخلاف سید قطب، کفر یا شرک را نقطه مقابل اسلام شمرده‌اند. در واقع، در اینجا، سید قطب کوشیده است دریافت برنامه از غیرخدا را همان کفر یا شرک قلمداد کند. این برداشت از اندیشه سید قطب به‌ویژه زمانی تقویت می‌شود که به آیاتی از قرآن که بدان‌ها استناد کرده توجه کنیم. مثلاً او به

این آیه استناد کرده است: «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون؛ کسانی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، کافرند» (مائده: ۴۴). مطابق این آیه، کسانی که بر اساس آنچه خدا نازل فرموده، حکومت نکنند کافرند (قطب، بی تا ج). معلوم نیست چرا وی به صورت مستقیم کفر یا شرک را به کار نبرده که اتفاقاً با برداشت وی از جاهلیت همخوانی بیشتری دارد. شاید به این دلیل که وی می‌خواسته از تندی دیدگاه‌های خود بکاهد یا خود را درگیر مباحث فقهی نکند یا از اتهام تکفیری بودن در امان بماند.

سید قطب در تکفیر حاکمان متوقف نمی‌شود بلکه معتقد است ملاک اسلامی بودن جامعه نیز اجرای شریعت در آن است و اگر در جامعه‌ای شریعت اجرا نشود، آن جامعه اسلامی نیست (همو، ۱۳۷۹: ۲۵۹). در واقع، سید قطب در اینجا صراحتاً می‌گوید جامعه یا با ما و علیه حکومت است که در این صورت مسلمان است، یا با ما نیست که چه با حکومت باشد و چه نباشد در هر صورت علیه ما و کافر است.

این دیدگاه او، دیدگاه برخی فرق قدیمی مسلمان و همچنین خوارج (شهرستانی، ۱۹۹۲، ج: ۱، ۱۱۵) را به خاطر می‌آورد که معتقد بودند کسی که مرتکب گناه کبیره شود، مسلمان نیست. در نظر سید قطب، این گناه کبیره، سکوت در برابر حکمرانی قانونی، غیر از شریعت است. از نظر او، این گناه (سکوت)، مسلمان را از جرگه مسلمانان خارج می‌کند. این نظر سید قطب به زودی او را بر سر تضاد بزرگی قرار داد: حکم مسلمانان اولیه که در دوران تبلیغ مکی اسلام، بر قریش قیام نکردند چیست؟ سید قطب چرایی تکلیف مسلمانان در مکه را، که صبر بر آزار و دفاع نکردن از خود بود، اندک بودن تعداد آنان می‌داند و معتقد است اگر آنان به این کار اقدام کرده بودند، گروه اسلامی از بین می‌رفت و نظام اسلامی برپا نمی‌شد (قطب، ۱۳۷۹: ۲۰۳). این نظر سید قطب نشان می‌دهد که وی در موضوع جهاد، دست کم در حیطة نظری، در زمره قائلان به «انجام دادن تکلیف بدون اندیشیدن به نتیجه» نیست و در این زمینه وضعیت مادی دعوت اسلامی را نیز در نظر دارد و اقدام به جهاد را در موقعیتی که نتیجه‌اش شکست باشد رد می‌کند. اما آیا ملاک پیروزی مسلمانان بر حکومت، فقط برتری عددی آنان است؟ دیگر عوامل مادی چون سازمان‌دهی، آموزش و تجهیزات که معمولاً نیروهای دولتی در آنها برتری دارند بی‌تأثیرند؟ این عوامل نمی‌توانند بی‌تأثیر باشند و اگر تأثیرگذاری آنها پذیرفته شود، باید اذعان کرد که قیام برخی مسلمانان کنونی

نیز به دلیل همین کاستی‌ها می‌تواند به شکست و نابودی آنان منجر شود. پس چگونه سید قطب این عذر (مهیا نبودن شرایط) را برای مسلمانان مکه می‌پذیرد، اما آن را برای مسلمانان کنونی نمی‌پذیرد؟ این پرسش در نوشته‌های سید قطب بی‌پاسخ مانده است؛ اما می‌توان حدس زد دلیل قطب آن بوده که اساساً روح حاکم بر جوامع اسلامی معاصر قطب، آن روح اسلامی مد نظر او نبوده است. به عبارت دیگر، اساساً فکر مبارزه برای اسلام در جامعه آن‌قدر هوادار پر و پاقرص نداشته که قطب را راضی کند.

با وجود همه اینها، سید قطب در آخرین نوشته خود، در زمانی که اعدامش تقریباً حتمی بود، به صراحت تکفیر مردم را رد می‌کند و می‌گوید منظور او هیچ‌گاه تکفیر مردم نبوده است؛ بلکه این فقط سوءبرداشت از سخنان وی بوده است. او می‌گوید منظور او آن است که مردم به حقیقت عقیده جاهل‌اند و حالت آنان شبیه حالات جاهلیت است و مسئله، مربوط به روش حرکت اسلامی است نه حکم کردن درباره مردم (همو، بی‌تا ج). این نظر سید قطب با نظرهای قبلی‌اش تناقض دارد؛ چراکه وی در اینجا جاهلیت را به معنای ناآگاهی از عقیده به کار برده، حال آنکه در نظرهای قبلی‌اش، جاهلیت را در معنای ناآگاهی منظور نداشته و صراحتاً آن را پذیرش برنامه زندگی انسانی و رد برنامه اسلامی دانسته است. از نکات دیگر اظهار نظر اخیر سید قطب آن است که وی می‌گوید حالت مسلمانان امروز شبیه جاهلیت (و نه خود جاهلیت) است، در حالی که پیش از این، صراحتاً آنان را «جاهلی» خوانده بود. وجود این دوگانگی می‌تواند احتمالی را مطرح کند و آن اینکه همان‌گونه که تلمسانی می‌گوید، سید قطب قلباً مسلمانان را تکفیر نمی‌کرده است، اما با نسبت جاهلی و تکفیر غیرمستقیم می‌خواسته است به آنان تلنگری بزند و آنها را متوجه میزان دوری‌شان از حقیقت اسلام کند و موجب بیداری وجدان آنان شود. احتمال دیگر آن است که وی هنگام نزدیک شدن مرگش، تعدیلی در عقاید خود صورت داده باشد. اما به هر حال نمی‌توان این حالت‌ها را احتمالاتی بیش دانست. بنابراین، سرانجام تکلیف این پرسش مهم روشن نمی‌شود که: آیا واقعاً سید قطب تکفیر مسلمانان را منظور داشته یا نه؟ دلیل بی‌پاسخ ماندن این پرسش نیز وجود تناقض و اظهار نظرهای دوگانه در نوشته‌های سید قطب است.

نتیجه

از خلال آنچه گفته شد، می‌توان دغدغه اساسی و محور فکری سید قطب را فرهنگ و حکومت‌های حاکم بر اجتماع معاصر دانست. این دغدغه البته با اوضاع و احوالی که تحولات عصر جدید بر جوامع سنتی مسلمان تحمیل کرده، تا حدی قابل درک است. بررسی این اوضاع و احوال و تأثیر آنها بر سید قطب تحقیقی جداگانه می‌طلبد و در این تحقیق فقط بر جنبه‌های درونی اندیشه‌های سید قطب تکیه می‌شود.

سید قطب مأموریت خود را دعوت به اسلام، قرآن و شیوه مسلمانان اولیه می‌داند و اندیشه اساسی‌اش نیز مردودبودن مسلمانی کسانی است که اجرای شرع را رها کرده‌اند. این اندیشه در تاریخ اسلام و در میان برخی علمای مسلمان همواره پذیرفته بوده و برداشت عجیبی نیست. اما چیزی که آن را مقداری عجیب جلوه داده است، استفاده قطب از واژه‌های نادرست برای بیان آن است. توضیح آنکه، تعریفی که قطب از جاهلیت عرضه کرده، همان تعریف ارتداد یا تکفیر است و نه تعریف سنتی و تاریخی جاهلیت. به عبارت دیگر، در هیچ کجای قرآن یا اسلام سنتی، جاهلیت به معنای اجرائکردن شرع و اصولاً به عنوان مسئله‌ای مربوط به حکومت به کار نرفته است. شاید قطب در انتخاب این عنوان می‌خواست ارتداد یا تکفیر را به دلیل شدت و حدت آن مطرح نکند، بلکه انتقادات خود را با زبانی ملایم‌تر بیان کند.

به نظر می‌رسد انگیزه اصلی قطب در اندیشه‌هایش کوبیدن جامعه و حکومت‌های معاصر و معرفی نظام اجتماعی و حکومتی اسلام به عنوان نظام جایگزین باشد. بدین معنا که قطب تلاش داشته از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود در رد نظام‌های حکومتی معاصر و اثبات برتری نظام اسلامی استفاده کند و گاهی در این راه واقعیات را نادیده گرفته است. مثلاً انگیزه وی برای رد وجود شفاعت و وساطت در اسلام می‌تواند تلاش برای اثبات مبانی نظری عدالت در اسلام باشد که از نظر قطب برای حکومت، ضروری بوده است. این گمان به‌ویژه زمانی قوت می‌یابد که توجه شود وی این نظر خود درباره شفاعت را در کتاب *عدالت اجتماعی در اسلام* آورده که اساساً کتابی درباره وجود عدالت در حکومت اسلامی است. بنابراین، می‌توان گفت قطب از هر آنچه در توان داشته، برای کوبیدن فرهنگ حال حاضر و نظام‌های حکومتی موجود استفاده کرده و در این

راه گهگاه از تغییر مفاهیم اسلامی و برداشت‌های غیراصولی از اسلام نیز روی گردان نبوده است. به بیان دیگر، تعهد قطب به از بین بردن فرهنگ و نظام‌های سیاسی فعلی، بیشتر از حفظ حقایق اساسی اسلامی بوده، و در واقع احساس دشمنی وی با این جوامع و حکومت‌ها بر احساس دوستی وی با اسلام می‌چربیده است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، علی ابن محمد (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج ۱۹.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۹۹۲)، *المنتظم*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۱۷.
- ابن عبدالوهاب، محمد (بی‌تا)، *القواعد الاربع*، بی‌جا: بی‌نا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۲۰)، *تفسیر القرآن العظیم*، الرياض: دار طیبة للنشر والتوزیع، ج ۳.
- الخطیب، معتز (بی‌تا)، *سید قطب والتکفیر*، القاهرة: مکتبة مدبولی.
- ذهبی، محمد ابن احمد (۱۹۹۳)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق: محمد عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ج ۳۵.
- رسول نژاد، عبدالله (۱۳۷۹)، *سید قطب و شعر او*، تهران: نشر احسان.
- سید احمد، رفعت (۱۳۹۳)، *وثائق تنظیمات الغضب الاسلامی فی السبعینات*، الموسوعة التاريخية الرسمية لجماعة الاخوان المسلمین، <http://www.ikhwanwiki.com>.
- شهرستانی، عبدالکریم (۱۹۹۲)، *الملل والنحل*، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ۱.
- عبدالحمید، احمد (بی‌تا)، *سید قطب بین مؤیدیه و معارضیه*، الموسوعة التاريخية الرسمية لجماعة الاخوان المسلمین، <http://www.ikhwanwiki.com>.
- قطب، سید (۱۳۷۹)، *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه: سید هادی خسروشاهی و محمدعلی گرامی، تهران: نشر سوره.

- _____ (۱۳۹۴)، *نشانه‌های راه*، ترجمه: محمود محمودی، بی‌جا: نشر الکترونیکی بنیاد نشر افکار سید قطب.
- _____ (۱۹۷۹)، *معالم فی الطريق*، بیروت: دار الشروق.
- _____ (بی تا الف)، *ویژگی‌های ایدئولوژی اسلامی*، ترجمه: سید محمد خامنه‌ای، تهران: بعثت.
- _____ (بی تا ب)، *فی ظلال القرآن*، ترجمه: مصطفی خرم‌دل، نوار اسلام، <http://fa.islamtape.com>.
- _____ (بی تا ج)، *لماذا اعدمونی، الحركة الاسلامية تبدأ من القاعدة، منبر التوحید والجهاد*، <http://tawhed.ws/r1?i=4952&x=578iq2de>.
- _____ (بی تا د)، *لماذا اعدمونی، سرد تاریخی لنشاطی فی حركة الاخوان المسلمین و بیان الحوادث*، منبر التوحید والجهاد، <http://tawhed.ws/r1?i=4950&x=578iq2de>.
- کوپل، ژیل (۱۳۷۵)، *پيامبر و فرعون*، ترجمه: حمید احمدی، تهران: کیهان.
- لاکراو، ستیفان (۲۰۱۲)، *زمن الصحوة، الترجمة بإشراف عبدالحق زموری*، بیروت: الشبكة العربية للأبحاث والنشر.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۶۷)، «ارتداد»، در: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷.
- مرادی، مجید (۱۳۸۴)، «سید قطب»، در: *علی اکبر علی خانی و همکاران، اندیشه سیاسی در جهان اسلام از فروپاشی خلافت عثمانی*، تهران: جهاد دانشگاهی، ج ۲.
- مورو، محمد (بی تا)، *جماعات العنف، قاهره: المختار الاسلامی*.
- میراحمدی، منصور؛ مهربان، احمد (۱۳۸۷)، «ایدئولوژی سید قطب و اسلام رادیکال»، در: *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، ش ۱۳، ص ۱۷۵-۲۱۲.
- الهضیبی، حسن (بی تا)، *دعاة لا قضاة*، بی‌جا: بی‌نا.